

## وجدان فقر ذاتی و تأثیر آن در افعال و نگرش انسان از دیدگاه علامه طباطبایی

محمد رضا فریدونی\*

### چکیده

علامه سید محمد حسین طباطبایی از مفسران بزرگ معاصر با رویکرد توحیدی خاص و از تربیت یافتگان مکتب مرحوم سید علی قاضی، ضمن تفسیر آیات قرآن کریم در پاره‌ای مواضع، به مسأله‌ای مهم در معرفت ربوبی با عنوان وجدان فقر ذاتی پرداخته است. نوشتار حاضر به تحلیل این مسأله از نگاه مرحوم علامه می‌پردازد. لذا در ابتدا متذکر شرافت و عظمت مسأله توحید می‌شویم. آنگاه به ارتباط توحید و وجدان فقر ذاتی می‌پردازیم و با طرح پاره‌ای از اوصاف الهی، تأثیر آن در افعال و نگرش انسان را بررسی می‌کنیم.

**واژگان کلیدی:** توحید، فقر ذاتی، مالکیت الهی، اراده و مشیت الهی، ولایت الهی، هدایت الهی، رزاقیت الهی.

Mr-fereydooni@basu.ac.ir

تاریخ تایید: ۱۳۸۸/۱۰/۲۰

\* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه بوعلی سینا.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۲/۲۷

## طرح مسأله

عالمان و عارفان به شریعت حقیقی اسلام که وظیفه خطیر تبیین معارف وحیانی را به عهده دارند، در آثار مکتوب خویش همگان را به تقیّد به شریعت فرا خوانده‌اند. پاره‌ای از این بزرگان، شاخصه‌هایی را در پیمودن طریق بندگی حق تعالی مهم‌تر دانسته و آن را شرط مهم وصول به مقصد و مقصود قلمداد نموده‌اند؛ شاخصه‌هایی همچون ذکر و استغراق در یاد حق، اخلاص در عمل، ریاضت‌های سنگین شرعی و گرفتن چله‌های پی‌درپی و کسب محبت الاهی.

یکی از برجسته‌ترین دیدگاه‌ها در این راستا، رویکرد شاگردان مکتب توحیدی مرحوم سیدعلی قاضی است. یکی از تربیت‌یافتگان و دست‌پرورده‌های ایشان که از سرآمدهای آن جمع محسوب می‌شود، مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی است. آن مرحوم که جامع علم و عمل و از سالکان صادق طریق توحید بود، در آثار خویش به‌ویژه در تفسیر گران‌سنگ *المیزان* مباحثی مهم و بیانگر سلطنت توحید بر تمامی عالم را آورده است و از دل توجه‌دادن به سلطنت و مشیت مطلقه الاهی، فقر ذاتی نوع بشر را در تمامی ساحت‌ها اثبات نموده است.

در این مقاله، دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی درباره فقر ذاتی انسان بررسی می‌شود و به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود که آیا ایشان به فقر ذاتی معتقد بوده است؟ وی چه تفسیری از فقر ذاتی نموده‌اند؟ مفهوم و پیامد اعتقاد به فقر ذاتی و تأثیر آن در افعال و نگرش انسان از نگاه این مفسر بزرگ قرآن چیست؟ ایشان به کدام دسته از آیات در بحث مذکور استناد کرده است؟ پیام مهم وجدان فقر ذاتی در فهم و ادراک معارف اسلامی چیست؟

این نوشتار در پاسخ به این پرسش‌ها، ضمن توجه‌دادن به ارزش و عظمت مسأله توحید، آیاتی را که علامه به آنها استناد کرده، آورده است و تحلیل و تفسیر ارائه‌شده در

تفسیر المیزان را مرور کرده است تا جایگاه عظیم این مطلب در فهم مطالب و معارف والای وحیانی و در نتیجه معنا و مفهوم فقر ذاتی معلوم گردد.

### شرافت و عظمت «مسأله توحید»

مسأله توحید از یک سو ساده‌ترین مسأله‌ای است که انسان به راحتی با فطرت خود آن را درمی‌یابد. قرآن کریم می‌فرماید: «أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (ابراهیم/۱۰) و از سوی دیگر، مشکل‌ترین و سخت‌فهم‌ترین مسائل است که تعداد انگشت‌شماری از نوع بشر، توفیق درک آن را می‌یابند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «هر آنچه با وهم و گمان خویش درباره خداوند در دقیق‌ترین معنایش تصور کنید، ساخته و پرداخته شماست و از نظر حق مردود است.» (فیض کاشانی، ۱۳۶۰: ۷) بی‌شک راهی به کُنه حقیقت توحید نیست؛ چراکه دم از ادراک چیزی زدن بدون احاطه به آن معنا ندارد و حق تعالی محاط کسی نمی‌شود و بر همه چیز محیط است؛ اما به اعتبار تجلی در مظاهر اسما و صفات، نور وجودش همه عالم را روشن کرده است. قرآن کریم می‌فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ». (فصلت / ۵۳)

مرحوم علامه طباطبایی، از جمله شاگردان مکتب توحیدی قاضی بزرگ، به زیبایی و بسیار دقیق و دلنشین در برخی مکتوبات خویش، اشاراتی به عظمت مسأله توحید داشته و طالبان حق تعالی را از بعضی اسرار الاهی باخبر نموده‌اند. ایشان کلامی شاهکار دارد و می‌فرماید:

همه اجزای دین اسلام، اگر خوب تجزیه و تحلیل شود، به توحید برمی‌گردد و توحید اگر به حال ترکیب درآید، به صورت اخلاق و اعمال درمی‌آید. اگر توحید از مقام عالی اعتقادی فرود آید، اخلاق و اعمال

می‌شود و اگر اخلاق و اعمال از درجه نازل خود بالاتر روند، توحید خواهند بود و بنا بر آیه دهم سوره فاطر: «کلمه‌های پاکیزه به سوی خدا بالا رود و کار شایسته آن را بالا می‌برد.» (۱۳۷۰: ۳۳)

یقیناً روح تمامی معارف و جمیع احکام اسلام از فروع توحید بوده، به آن منتهی می‌شود. به تعبیر مرحوم سیدحیدر آملی، تمام انبیا و اولیا مبعوث نشده‌اند، مگر برای اظهار مسأله توحید و دعوت خلق به آن و اگر توحید و اظهار آن نبود، هیچ‌گاه انبیا و اولیا در این عالم تاریک و آلوده و پست نمی‌آمدند؛ حتی برای ساعتی. (۱۳۶۸: ۴۹) لذا اساس تمامی کمالات و جمیع مقامات، اصل توحید است و هیچ علمی به ارزش آن نمی‌رسد و تمامی کمالات ظاهری و باطنی در آن جمع شده و معیار و مدار تمامی علوم و ارزش و هویت هر چیزی به توحید است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پاسخ به کسی که از ایشان پرسید: آیا خداوند را به واسطه پیامبر شناختی یا پیامبر را به واسطه خدا، می‌فرماید: «من خداوند را به واسطه پیامبر شناختم؛ بلکه محمد صلی الله علیه و آله را به واسطه خداوند شناختم.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۵: ۷۷) آری! تا نور توحید بر چیزی نتابد، حتی اگر وجود حضرت ختمی مرتبت هم باشد، شناخته نمی‌شود.

### وصول به توحید

مقصود از وصول به توحید چیست؟ مگر خداوند چیزی است که بتوان به آن رسید؟ به یقین خداوند هست و او مبدأ تمامی هست‌ها می‌باشد؛ ولی نه آن خدایی که با خیال و وهم خویش گمان کرده‌ایم. وصل به خداوند در حقیقت عبارت است از علم حقیقی به خداوند که در نهایت به شهود دَلِّ عبودیت و عِزِّ ربوبیت - که غایت تمام تلاش‌ها و مجاهده‌های انسانی است - می‌انجامد.

ابن عطاءالله سکندری می‌گوید:

اگر می‌خواهی بخشش‌های الهی بر تو نازل شود، فقر و نیاز را در خویش به درستی درک کن؛ چراکه خداوند در آیه ۶ سوره توبه می‌فرماید: «تنها مستحق بخشش، فقیران هستند». (۱۴۲۰: ۳۹)

مقصود آن است که علم و قدرتی که به آن می‌بالید، شعاعی از علم و قدرت الهی است که به شما افزوده شده و در نزد خداوند جایگاهی ندارد و به هیچ‌وجه جای فخر فروشی و بالیدن به خود نیست؛ ولی چنانچه فقر و شدت نیاز و درماندگی خود به حق تعالی بیشتر ابراز بشود، در جایگاه ربوبی خریدار دارد. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». (فاطر / ۱۵) در این آیه، فقر منحصر در مردم و غنا منحصر در خداوند دانسته شده است؛ آن‌هم نفرموده مردم در چه چیزی نیازمندند و این‌گویای آن است که انسان‌ها در همه چیز محتاج اویند. (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۱۷ / ۵۰) وقتی حضرت مهدی علیه السلام ظهور می‌نماید، به تعبیر شیخ عارف سعدالدین حموی، از تمامی اجزای او حتی از بند کفش‌هایش ندای توحید شنیده می‌شود. (آشتیانی، ۱۳۷۰: ۷۹۴)

امام خمینی علیه السلام می‌فرماید:

انسان باید به قلب بفهماند که جز یک سخن در هستی نیست و آن کلمه طیبه «لا اله الا الله» است و این مهر شریف را باید به قلب زد. (۱۳۷۱: ۵۳)

در نتیجه چون تمامی خلق مخلوق خدا هستند، فقرا و محتاجان به‌سوی او خواهند بود و خدا بدان جهت که خالق و مدبر است، غنی است و جز او کسی غنی نیست. (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۱۷ / ۵۰) آنگاه وقتی این معانی درک شد، به مقدار درک این فقر،

سلطان توحید بر قلب حکومت می‌کند. در نگاه علامه، کمال حقیقی برای انسان، همان «فناى ذاتى»، «فناى وصفى» و «فناى فعلى» در حق سبحان است که از آن به توحید «ذاتى»، «اسمى» و «فعلى» تعبیر می‌شود. این مقام عبارت است از اینکه انسان در اثر این شهود درمی‌یابد هیچ ذات، وصف و فعلی جز برای خداوند سبحان، آن‌هم به گونه‌ای که شایسته مقام قدس حضرتش باشد، برای دیگران وجود ندارد. (همو، ۱۳۸۲: ۶۲)

در این میان، نقش انبیا و اولیای الهی آن است که طبق فرمان حق تعالی مأموریت دارند مردم را با خالق و مبدأ خویش آشنا سازند. رمز و راز این آشنایی، تذکر دادن به عجز و فقر ذاتی بشر است. انبیای عظام مردم را یاری می‌کنند تا خلق، تعلقات مادی، خیالی و وهمی را کنار بگذارند و متوجه خدایی شوند که معروف فطری آنان است و بالوجدان عجز و فقر و سایر نواقص خود را شهود نمایند. لذا مبدأ معرفت توحیدی که غایت بعثت و رسالت تمامی انبیا و اوصیا و اولیای الهی می‌باشد، فقر است که ادراک آن دارای مراتب و درجاتی است و پایانی برای این مراتب تصور نمی‌توان کرد.

باید تمام مقدمات آماده شود تا یک ذی‌المقدمه معلوم گردد. آن مقدمات، جمیع اجزا و بخش‌های عالم دنیا و آخرت است و آن ذی‌المقدمه هم سلطنت توحید خواهد بود. دنیا با تمامی اجزا و اتفاقات خوب و بدی که در آن رخ می‌دهد، جز مقدمه‌ای نیست تا بشر با خدای خویش آشنا شود و با انتقال از نشئه ملکی دنیوی به نشئه ملکوتی آخرت - که روز ظهور حقایق است، نه حدوث آن - سلطنت توحید روشن گردد؛ خداوند در آن روز می‌فرماید: «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (غافر / ۱۶) روز قیامت، روز ظهور کلی فقر و نیازمندی بی‌پایان همه اهل عالم است که به حد اعلاى ممکن، هر آنچه بر آن اطلاق ماسوی‌الله می‌شود، کمال عجز، ضعف و فقر خود را از جمیع جهات وجدان می‌نماید و وجدان فقر، درک توحید است. اینک به برخی مفاهیم شاخص در وجدان فقر ذاتی و درک

سلطان توحید در نگاه مرحوم علامه با استناد به آیات قرآن کریم اشاره می‌کنیم.

### ۱. مالکیت الاهی

یکی از موضوعاتی که قدرت و سلطنت مطلقه الاهی را نشان می‌دهد، مسأله مالکیت الاهی است. یکی از صریح‌ترین آیاتی که متذکر چنین معنایی شده، آیه شریفه: «قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران / ۲۶) است. همچنین آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (بقره / ۱۰۷) در نگاه مرحوم علامه، آنچه در اختیار انسان قرار می‌گیرد، ملک اوست و چنانچه اختیاردار اموال مردم باشد، او مالک ملک مردم است و این را «ملک» می‌گویند؛ لذا ملک، مالکیت بر اموال مردم است و خداوند هم مالک انسان است و هم مالک آن چیزهایی که انسان مالک آنهاست. (۱۳۶۶: ۲۵۳/۳)

به اعتقاد علامه، اساس و ریشه مالکیت خداوند بر تمام هستی به ربوبیت مطلقه خداوند باز می‌گردد و از آنجا که خداوند نسبت به تمام موجودات ربوبیت مطلقه دارد، بر همه چیز مالکیت خواهد داشت. تمام موجودات به طور کلی قائم به ذات اقدس او هستند و او خالق و اله هر چیز است، هرچه نام «شیء» بر آن نهاده شود، به طور کلی قائم او و ذاتاً مفتقر و محتاج اوست و از خود استقلالی ندارند. (همان: ۲۴۴) در نتیجه پیام آیات شریفه آن است که همه آنچه در دنیا و آخرت، زمین و آسمان و مابین آنهاست، خواه مجرد یا مادی، مملوک خدا هستند و جز خدا هیچ کس در هیچ نشئه‌ای مالک حقیقی نبوده و نیست.

از جمله خصوصیات مالکیت خداوند این است که او مالک ملک جمیع است؛ یعنی اگر شخصی نسبت به چیزی مالکیتی دارد - مانند مالکیت انسان بر مال و خانه یا اعضا و

جوارح - خداوند مالکیت تمام مالکیت‌ها را داراست و مالکیت اعتباری هر شخص نیز به خداوند منتهی می‌شود. بنابراین گستره قدرت ذات حق تعالی همانند سایر صفات وجودی او به قدری است که تمام اشیا را فرا گرفته است و هیچ موجودی از آن خارج نیست؛ لذا از دستورات مهم و تعالیم قرآن این است که «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» (یونس/۴۹) و «وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ». (ممتحنه/۴) یکی از وجوه تفاوت مالکیت خدای متعال با مالکیت دیگران، فرق بین حقیقت و مجاز است. مرحوم علامه می‌فرماید:

خداوند متعال، مالک همه چیز بندگان است و بر تمام شؤون ایشان احاطه دارد و اصلاً بندگان هیچ‌گونه استقلالی از خود ندارند؛ نه در ذات و نه در توابع ذات، مانند صفات، افعال و سایر جهاتی که منسوب به ایشان است، مانند زن و فرزند و مال و جاه و امثال آن. پس هر چه دارند، چه چیزهایی را که حقیقتاً دارا هستند، مانند جان و بدن و گوش و چشم و کار و آثار و چه اموری که با وضع و قرارداد اجتماعی مالک شده‌اند، مانند زن و فرزند و مال و منال، همه اینها را به اذن خدا مالک هستند؛ یعنی خداست که بین ایشان و دارائی‌هایشان این نسبت را برقرار کرده و اگر نمی‌خواست، نمی‌کرد. (۱۳۶۶: ۲/۴۰)

از نکات دقیق مفهوم مالکیت الاهی، متصرف بودن خداوند است؛ چنین مفهومی از اقتضائات مالکیت خداست؛ چراکه احاطه الاهی به هیچ قیدی محدود نیست و استقلال بندگان در کارهایشان معنا ندارد. این اذن خداست که موجودی مانند انسان را مالک اموری مانند خوردن، رفتن، سخن گفتن و مانند آن نموده و نعمت مالکیت را به او ارزانی داشته است و هرگاه بخواهد، از او می‌گیرد. لذا انسان به هیچ‌وجه از خود استقلالی ندارد؛ لذا:

ذات انسان و تمام لوازم وجودی او، یعنی قوا و افعال او قائم به خداست؛

خدائی که خالق و ایجادکننده اوست، همه چیز در حدود و بقا محتاج و متکی به او می‌باشد و هیچ‌گونه استقلال از خود ندارد و مالک حقیقی وجود و قوا و افعال او خداست که هر طور بخواهد تصرف می‌کند و انسان در مقابل اراده او کوچک‌ترین اراده‌ای از خود ندارد. (همان: ۴۹۸/۱)

خدای سبحان جز برای سعادت انسان چیزی را نیافریده است و در عین حال که از اطاعت و عبادت انسان‌ها و تمام موجودات از ازل تا ابد بی‌نیاز بوده است، عبادت را هدف خلق قرار داده تا همگان را به بالاترین مراتب قرب برساند؛ پس انسان را چه رسد تا چیزی برای خود قائل شود و پیش خود گمان کند خدای تعالی رهین منت اوست و او بر خدا حقی دارد و بر خدا واجب است که وی را هر جا باشد، مورد لطف و احسان قرار دهد؛ دعایش را مستجاب کند؛ هر بلایی را از او دور کند؛ سعادتش را تأمین کند؛ از گناهانش بگذرد و ... .

امثال این اوهام و خیالات ما، همه ناشی از خودپسندی، اسیر خود بودن و گرفتار آمدن در انانیت است. از نظر علامه طباطبایی، اگر ابلیس اسیر نفس خود نمی‌شد و تفکر خود را در چهار دیواری وجود خود محصور نمی‌ساخت، هرگز خود را مستقل بالذات نمی‌دید؛ بلکه معبودی مافوق خود مشاهده می‌کرد که قیوم او و هر موجود دیگری است و به ناچار هستی خود در برابر او را به طوری ذلیل می‌دید که هیچ‌گونه استقلالی در خود نمی‌یافت و در برابر امر پروردگار خاضع شده، نفسش به طوع و رغبت، تن به امتثال اوامر او می‌داد و هرگز به این خیال نمی‌افتاد که او از آدم بهتر است. (همان: ۳۲ / ۸) در حدیث شریف معراج آمده است:

خدای تعالی به رسولش فرمودند: چنانچه بنده‌ای خواست مرا بر خواست خود مقدم بدارد و رضایت مرا بطلبد و مرا با عظمت و بزرگ بداند و بداند

که در همه حال بر او اشراف دارم، من نیز دلش را از محبت خود ملامت می‌سازم تا در نتیجه، قلب او را به طور کامل متوجه خود نمایم و دلش را از دنیا فارغ و به فکر آخرت مشغولش دارم و او را چون دوستان دیگرم، از نعمت‌ها بهره‌مند سازم و چشم و گوش و قلبش را باز کنم تا [حقیقت را] ببیند و جلالت و بزرگی مرا دریابد. (دیلمی، ۱۳۷۶: ۱/ ۵۱۹)

علامه طباطبایی بیانی در غایت لطافت و اتقان دارد و می‌فرماید:

وجوب امتثال اوامر خداوند از این جهت است که امر، امر اوست، نه از این جهت که امتثال امرش مصلحت و یا جهتی از جهات خیرست تا مسأله وجوب امتثال، دائرمدار مصالح و جهات خیر باشد. (۱۳۶۶: ۸/ ۳۳)

صراط مستقیم که غایتش وصول به رضایت الاهی است، جز راه بندگی حق تعالی که از هر آفتی مبرا است، نخواهد بود. بنده‌ای که خود را تسلیم خدای خود کرده و خویش را از هر خواسته‌ای جز خواسته خدایش خالی کرده است و هدفی جز عمل به وظایف عبودیت برای خویش قائل نیست، طبیعتاً خود را مستحق هیچ پاداشی نمی‌بیند تا نفسی گله‌مند و متوقع از خالق تربیت کرده باشد. لطافت سخن در آن است که وقتی بنده‌ای خواسته‌اش را همان خواسته و اراده خالقش قرار داد و به نحو کلی تسلیم او شد، حق تعالی که سرور عالم است، خواسته‌های بنده‌اش را خود به عهده می‌گیرد و مستجاب می‌کند.

## ۲. اراده و مشیت الاهی

علامه طباطبایی، اراده را وصفی خارج از ذات و عارض بر آن می‌داند و معتقد است:

خدای تعالی آن‌طور که به صفات ذاتی‌اش از قبیل علم و قدرت موصوف می‌شود، به اراده و مشیت موصوف نمی‌شود. صفت اراده و مشیت الاهی از

صفات فعلی خداوند بوده و متنزع از فعل اوست. پس وقتی می‌گوییم خداوند اراده کرد چنین و چنان کند، معنایش این است که اگر چنین و چنان کند، با علم به صلاحیت آن کرده و می‌دانسته است که مصلحت انجام آن بیشتر از مصلحت ترک آن است و یا معنایش این است که وسیله و اسباب آن را با علم به صلاحیت آن فراهم نموده است. (همان: ۵۴۰/۱۴)

از دیدگاه علامه، معنای اراده و مشیت خداوند «علم به اصلاح» است؛ لذا در این صورت اشکالی ندارد که اراده خداوند را ازلی بدانیم؛ چون علم خداوند جزء ذات اوست و اراده نیز صفت جداگانه‌ای در مقابل حیات و قدرت نیست.

یکی از صریح‌ترین آیات درباره اراده و مشیت الهی، آیه شریفه «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (کهف/ ۲۳) است. این حرف نباید در هیچ حالی از احوال و در هیچ زمانی از ازمه زده شود، مگر در یک حال و یک زمان و آن حال و زمانی است که کلام خود را معلق بر مشیت خدا کنیم. (همان: ۴۶/۱۳)

عالم هستی، میدان فعل و انفعال است و با کمی دقت در اطراف خویش، به وضوح وقایع و حوادثی را مشاهده می‌کنیم که سبب یا اسبابی در حدوث آن تأثیر داشته تا فعلی از فاعلی صادر شود. قرآن کریم در توجه دادن به یکی از تعالیم والای خداوند درصدد آن نیست تا نسبت فعل به فاعل را انکار کند و نقش اسباب و وسائط را حذف نماید؛ چه اینکه خود او این وسائط را ایجاد نموده است؛ بلکه آیه شریفه یاد شده، ادعای استقلال را از سوی هر موجودی به‌ویژه انسان که به اراده و اختیار خود می‌بالد، انکار می‌کند. قرآن کریم تمامی آنچه را در عالم هستی است - چه ذات، چه آثار و افعال ذوات - فقط مملوک خدا می‌داند که می‌تواند در مملوک خود هر تصرفی نموده، هر حکمی را اجرا کند و کسی نیست که حکم او را تعقیب کند و اساساً غیر خدا، هیچ‌کس هیچ‌چیز را مالک نیست، مگر آنچه را خدا تملیک او کرده و او را بر آن توانا نموده است. علاوه بر اینکه

بعد از تملیک هم باز خود او مالک و قادر بر آن است و مانند تملیک ما به یکدیگر نیست که وقتی چیزی را به کسی تملیک کنیم، دیگر خودمان مالک آن نباشیم. نظر علامه این است که هر سببی از اسباب عالم هستی، از پیش خود به اقتضای ذاتش سبب نمی‌باشد؛ بلکه خدای تعالی او را قادر بر فعل و اثرش کرده و هر جا فعل و اثری از خود نشان دهد، می‌فهمیم خدا خلاف آن را اراده نکرده است. (همان: ۱۳ / ۴۵۷)

آیات قرآن، هر عملی از هر عاملی را موقوف بر اذن خدا می‌دانند: «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِبَنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ» (حشر / ۵)، «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (یونس / ۱۰۰)، «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (تغابن / ۱۱)، «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء / ۶۴) و «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ». (آل عمران / ۵۸) اذن خدا همان رفع مانع نمودن خداست و کسی که خود را تسلیم پروردگار خویش ساخته است، نباید هیچ‌وقت خود را سبب مستقل در امری بداند و تحقق هر عملی را منوط به خواست پروردگارش بداند. چنین اعتقادی از تجلیات وصف بندگی انسان است.

نکته بسیار دقیق در سیر و سلوک عرفانی اینکه، وظیفه انسان در ساحت بندگی آن است که در جهت هدف خویش تلاش کند؛ ولی باید خداوند بخواهد که سعی او تحقق پیدا کند و رفع مانع نماید تا تلاش یک انسان و تأثیر یک سبب در خارج جریان یابد. قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى». (نجم / ۳۹) وظیفه آدمی، کار و کوشش در جهت رسیدن به هدف است؛ اما چنین نیست که هر کوششی به هدف برسد؛ قرآن که آبخور تمامی معارف توحیدی است، در تمامی تعالیم خویش، نفوس را به سلطنت و عظمت توحید الهی و دیدن یک قدرت مطلق و اراده قاهر توجه می‌دهد که اگر چیزی را اراده کند، هیچ موجودی نمی‌تواند در برابر قدرت و اراده‌اش خواستی داشته باشد. لذا انسان در برابر مشیت الهی هیچ‌گونه اراده، مشیتی، حریت و اختیاری ندارد.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ». (قصص / ۶۸)

مرحوم علامه در تفسیر این آیه می‌فرماید:

این آیه در مورد انکار نسبت دادن فعل به فاعل نیست؛ بلکه آن چیزی که انکار می‌کند، این است که کسی برای خود و یا برای کسی و یا چیزی دعوی استقلال در عمل و بی‌نیازی از مشیت خدا و اذن او کند. (۱۳۶۶: ۱۶ / ۴۶۰)

آری:

تمام ذرات کائنات، مستخر در تحت اراده کامله حق‌اند و به هیچ‌وجه و در هیچ‌چیز استقلال ندارند و تمام آنها در وجود و کمال وجود و در حرکات و سکنات و اراده و قدرت و سایر شؤون، محتاج و فقیر، بلکه فقر محض و محض فقرند. (موسوی خمینی، ۱۳۷۱: ۵۵۰)

به هر حال، وقتی انسان به فقر خویش آگاه شد، آن وقت خود را سبب مستقل در هیچ امری و کاری نمی‌بیند و خویش را مستغنی از خالقش نمی‌پندارد و به طور کلی، تسلیم پروردگار شده، جز بر او توکل نمی‌کند و سود، زیان و افزونی و کاستی، عزت، ذلت، قدرت و ضعف و مانند آن را از خدای خویش می‌داند. چنین شخص با چنین اعتقادی، آرامش و سکینه‌ای خاص دارد که با ازدیاد ایمان و تقوا ملازم است. به راستی، آن آرامش واقعی که خداوند بر قلوب مؤمنان نازل می‌کند، همین است.

### ۳. ولایت الاهی

تعریف مرحوم علامه از ولایت الاهی، همان مالکیت الاهی است و اعتقاد ایشان آن است که مالکیت الاهی همان ولایت خداست که با آن ولایت، متولی امر بنده‌اش

می‌شود. (۱۳۶۶: ۱۹ / ۶۳۹) وی در شرح و تفسیر آیه شریفه «هُنَالِكَ الْوَكَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا» (کهف / ۴۴) می‌فرماید:

در هنگام احاطهٔ هلاکت و از کار افتادن اسباب نجات از سببیت و تأثیر و روشن‌گشتن عجز و ناتوانی، انسانی که خود را مستقل و مستغنی از خدا می‌پنداشت، کاملاً روشن می‌شود که ولایت همه امور انسان‌ها و هر موجود دیگری و ملک تدبیر آن تنها از آن خداست؛ چون او یگانه معبود حق است و معبود حق است که تمامی تدابیر و تأثیراتش همه براساس حق و واقع است و سایر اسباب ظاهری که بشر گمراه، آنها را شرکای خدا در مسأله تدبیر و تأثیر می‌پندارد، در ناحیه ذات خودشان باطلند و مالک هیچ اثری از آثار خود نیستند. تنها آن اثری را دارا هستند و از خود بروز می‌دهند که خدای سبحان اذن داده باشد و تملیکش کرده باشد و از استقلال جز اسمی که بشر از آن برایش توهم کرده، ندارد؛ پس هر سببی از ناحیه خودش باطل و به وسیله خدا حق است و خدا در ناحیه ذاتش، حق و مستقل و غنی بالذات است. (۱۳۶۶: ۱۳ / ۵۳۸)

پیام ولایت الاهی بر خلق، بیان عجز و فقر بشر و قدرت و عظمت الاهی است. لذا مؤمن واقعی، عقاید، اخلاق و اعمالش را در اختیار خدای سبحان قرار می‌دهد و خدای سبحان نیز مؤمن را در سایه حمایت و محبت و نصرت خویش قرار می‌دهد.

#### ۴. هدایت الاهی

مقصود از هدایت الاهی در اندیشه علامه طباطبایی عبارت است از:

رسانیدن موجود به مطلوب یا رساندن منتهی به مطلوب است و مطلوب همان هدفی است که موجود به‌خاطر آن خلق شده است. (همان: ۱۴ / ۲۵۳)

هدایت بر دو قسم است: یکی به نحو ارائه طریق که مقصود از آن نشان دادن راه است و آیه شریفه «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (دهر/ ۳) بر آن دلالت دارد و دیگری ایصال به مطلوب یا همان دست فرد را گرفتن و به مقصدش رساندن است که در آیه‌های «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» (اعراف/ ۱۷۶) و «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (انعام/ ۱۲۵) به آن اشارت رفته است. در دیدگاه علامه، این قسم از هدایت یافتن، نوری خاص در قلب است که شخص با یافتن آن نور، یک نحو پذیرش و قابلیت خاص در قبول مفاهیم و حقایق دینی در خود می‌یابد و به واسطه آن حالت درمی‌یابد که چه چیزهایی را باید در خود جای دهد و چه چیزهایی را قبول نکند. (۱۳۶۶: ۷/ ۵۲۹)

وقتی آدمی از این هدایت خاص بهره‌مند شد، آن راهی که در آن قرار گرفته، بدون انحراف و اختلاف خواهد بود؛ چراکه تشنگی و تفرقه از توحید حاصل نمی‌شود و ساحت توحید الاهی، حقیقت واحدی است که هیچ وجهی از وجوه اختلاف در آن نیست و به تعبیر علامه، علت اختلاف نداشتن انبیاء علیهم‌السلام قرار گرفتن در مسیر توحید الاهی است؛ چراکه تمامی معارف و شرایع الاهی، یک چیز را هدف قرار داده‌اند و آن توحید خالص است. (همان: ۵۳۰)

قرآن کریم از غیر حق تعالی نفی هدایت کرده و کمال وجودی هادی بودن را فقط در انحصار خداوند دانسته است و می‌فرماید: «إِن عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» (لیل/ ۱۲) و «وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ». (احزاب/ ۴) همچنین خداوند در خطاب به پیامبرش فرموده: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ». (قصص/ ۵۶) از این رو مطلق هدایت - چه از نوع ارائه طریق باشد، چه از نوع ایصال به مطلوب - هر دو از آن خداست

و حق تعالی ذاتاً هادی و مرشد خلق است؛ اما خداوند به انبیای خود اذن داده به امر هدایت قیام کنند؛ ولی در این کار مستقل نیستند. همان گونه که هیچ سببی در کار خود مستقل نیست، امر هدایت نیز همین گونه است. علامه بین هدایت به معنای ارائه طریق و ایصال به مطلوب فرق گذاشته، می فرماید:

فرق بین هدایت به معنای راه نشان دادن و بین هدایت به معنای رساندن به هدف این است که هدایت اولی مستقیماً کار انبیا و اولیا و سایر هدایت گران است؛ ولی مؤثر شدنش منوط به اذن خداست؛ ولی هدایت دوم چون از باب صنوع و خلقت است، مستقیماً کار خود خداست. البته اسبابی که بین او و خلقتش در این مورد و در همه موارد خلقت واسطه اند، بی دخالت نیستند. پس این هدایت را هم می توان به تبع به غیر خدای تعالی نسبت داد. (۱۳۶۶: ۲۰/۷۰۷)

ایشان هدایت به معنای ایصال به مطلوب را صنوع و ایجاد پروردگار می داند که به دنبال ایمان و عمل صالحی می آید که فرد مؤمن با تبعیت از شریعت به دست آورده است. به تعبیر دیگر، وقتی انسان از هدایت الهی تبعیت کرد و خویش را تسلیم شریعت نمود، حق تعالی جزای این تبعیت را «هدایت خاص» قرار می دهد: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (نحل / ۹۷)

خدای سبحان از آنجا که مالک همه چیز بندگان است، بر تمام شؤون ایشان، از جمله بر هدایت احاطه دارد و بندگان هیچ گونه استقلالی از خود ندارند؛ لذا اگر خدا هدایت بنده ای را بخواهد، مانعی برای آن نیست و اگر نظرش از بنده ای برگردد و او را به حال خویش رها کند، هر که باشد، طعمه شیطان خواهد شد. حق آن است که با اراده ای که خداوند به هر بنده ای ارزانی نموده، حق را طلب کند و آنچه خدای سبحان از او

خواسته، به جا آورد و نظرش جز تحصیل رضایت او نباشد و باور کند تمام موجودات در حاق ذات و اصل وجود، قیام به حق تعالی دارند و غیر از او چیزی در عالم وجود اصالت ندارد؛ اما با تأسف فراوان، غوطه‌ور شدن در اسباب و وسائل، دیده‌ حق‌بین انسان را از رؤیت عالم انور و قدس منحرف ساخته است.

بر این اساس، انسان موحد و متصف به فقر ذاتی که چشم دلش به شهود فقر محض خویش بصیرت یافته، هیچ فعل، وصف یا وجودی را مجرد از حول و قوه الاهی، به نفس خود یا دیگری اضافه نمی‌کند.

## ۵. رزاقیت الاهی

علامه در معنای رزق می‌نویسد:

هرچه به انسان برسد که از آن نفعی برد «رزق» نامیده می‌شود؛ هر چه غذا و طعام هم نباشد، مانند جاه و مقام و جمال و علم و مانند آن. (۱۳۶۶):  
۳ / ۲۵۶)

براساس تعلیم الاهی قرآن کریم، «رزق» از شوون ربوبیت خداوندی است که به حسب حکمت و مصلحت خویش، آن را بسط یا تنگ می‌کند و این از جهل ما انسان‌هاست که مسأله رزق را به دیگران نسبت می‌دهیم. طلب و تلاش در جلب رزق از وظایف بندگی است و سزاوار نیست از اسباب و وسائل دست کشید؛ چراکه عالم ما، عالم اسباب و وسائل است و حذف و ترک وسایط فیض، خروج از مدار عبودیت و برخلاف خواسته خالق سبحان است؛ اما نکته مهم این است که توجه قلب انسان موحد به خداوند است و نظری اعتباری به اسباب می‌اندازد؛ لذا انسان مؤمن در عین آنکه در ظاهر، دست از طلب روزی نمی‌کشد، در باطن، همه‌چیز را از او می‌داند و جمیع امور را در تحت قدرت

مطلق او می‌پندارد و کوشش خویش را سبب تام در کسب روزی نمی‌داند.

علامه طباطبایی معتقد است فراخی و تنگی رزق و روزی به تصادف نیست؛ اما از سوی دیگر، به تلاش و کوشش صرف هم نیست؛ بلکه یک قدرت مطلق مافوق تمامی اسباب رزق وجود دارد که تمامی وسائط روزی مستخرّ اویند و جز به اذن او و براساس حکمتش مؤثر واقع نمی‌شوند. (همان: ۱ / ۴۳۷) قرآن کریم می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ» (زمر / ۵۲) علامه معتقد است از عبارت «لمن یشاء» چنین استفاده می‌شود که «مشیت» انسان که به خود می‌بالد و دم از کاردانی و کوشش خود می‌زند، هیچ دخالتی در آن ندارد و آنچه در عالم جریان دارد، نه به تصادف است و نه به کوشش خود انسان. لذا نظام این عالم به مشیت مجری این نظام، یعنی خدای سبحان جریان دارد. (المیزان: ۱ / ۴۳۷) پیام و حیانی چنین مطلب شریف و مهمی جز این نیست که انسان به عجز و ناتوانی خویش پی ببرد و جانش قبول این معنا کند که «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ.» (ذاریات / ۵۸)

علامه طباطبایی بر این اعتقاد است که اختیار رزق به دست انسان نیست؛ چون اختلاف افراد در دارایی و ناداری، عاقبت و صحت و اولاد و سایر چیزهایی است که رزق شمرده می‌شود. با اینکه هر فرد از افراد بشر را که در نظر بگیریم، می‌بینیم او هم می‌خواهد نهایت درجه ارزاق را که دیگر بیش از آن تصور ندارد، دارا باشد؛ اما هیچ‌یک از افراد به چنین آرزویی نمی‌رسد. از اینجا می‌فهمیم ارزاق به دست انسان نیست؛ چون اگر چنین می‌بود، هیچ فرد فقیر و محتاج به هریک از مصادیق رزق یافت نمی‌شد؛ بلکه هیچ دو نفری در داشتن ارزاق متفاوت نبودند. پس اختلافی که در آنان می‌بینیم، روشن‌ترین دلیل بر آن است که رزق دنیا به وسیله مشیتی از خدا در بین خلق تقسیم شده است، نه به مشیت انسان. علاوه بر اینکه اراده و عمل انسان‌ها در به دست آمدن رزق، یکی از

صدها شرایط آن است و بقیه شرایط در دست آدمی نیست و از انواع رزق، آنچه مطلوب هر کسی است، وقتی به دست می‌آید که همه آن شرایط فراهم شود و اجتماع این شرایط به دست خدایی است که تمامی شرایط و اسباب به او منتهی می‌شود. (۱۳۶۶: ۱۸ / ۱۵۷)

نتیجه اینکه، خداوند مالک هر چیزی است، نه از یک یا دو جهت؛ بلکه از هر جهت و چیزی خارج از سلطنت و مالکیت او نیست و تمامی امور مردم، چه آنچه مربوط به زندگی دنیای آنان می‌شود، مانند رزق و جاه و مقام و چه آنچه مربوط به جهان آخرت است، مانند نجات از آتش و سعادت ابدی در دست خداست و هرگونه او بخواهد، تصرف می‌کند و اساساً «دیگری»، به آن معنای حقیقی خود وجود ندارد که بخواهد بدون اذن او تصرفی در امور عالم نماید.

آری! دین مبین اسلام، آیین خود را بر اساس توحید و شناسایی خداوند متعال قرار داده است. چنین مقصدی از مسیر درک فقر و ناتوانی بنده حاصل می‌شود؛ بدین جهت، به یقین می‌توان ادعا نمود که تمامی تعالیم الهی دو شاخصه دارد: یکی درک فقر و ضعف و عجز بشر و دیگری معرفت توحیدی که به هر مقدار شاخصه اول یافت شود، معرفت توحیدی حاصل می‌گردد.

سزاوار است یک تغییر و تحول بنیادی در اساس اصول اعتقادی انسان صورت گیرد و با شدت فقر و احتیاج خویش آشنا شود و به این باور برسد که شاکله وجودی او را سراسر فقر و عجز فرا گرفته و هیچ فعلی از خود او یا از غیر او صورت نمی‌گیرد، مگر به اذن و حول و قوه الهی و تا خدا نخواهد، اراده‌ای در خارج تحقق نمی‌یابد و خداوند از پس هر تحقق، اراده‌ای دارد و در آن حکمتی و مشیّتی نهفته است. هر ضربه‌ای که به پیکر ایمان و هدایت بشر خورده، از ناحیه مستقل دیدن خویش بوده است؛ از اولین شیطنتی که ابلیس کرد تا آخرین شیطنتی که از انس یا جنّی صورت گیرد، اراده خداوند متعال بر آن تعلق گرفته که انسان بتواند اراده کند؛ ولی آنچه تحقق می‌یابد، همان است

که خداوند اراده کرده است.

توجه به این نکته حائز اهمیت است که آنچه تحقق می‌یابد، به اراده حق است، نه اینکه لزوماً مرضی او باشد. تمام تلاش انبیای الهی که مجرای اوامر و نواهی خداوند هستند، در جهت تزکیه و طهارت بشر، تحقق عدالت و رسانیدن انسان به کمال و سعادت واقعی بوده است؛ ولی به ظاهر، آن آمال و اهداف آن گونه که بایسته است، تحقق نیافته و تجلیات بندگی حق فراگیر نشده و امثال امر و نهی خداوند در جان بشر ننشسته است. هیچ‌گاه کشته‌شدن نفیس‌ترین افراد بشر از انبیا و اوصیا و بندگان صالح حق، مرضی خداوند نبوده و نیست. لذا هر آنچه «هست» به اراده حق است، نه رضایت او. ظهور منجی آخرالزمان و اصلاح حیات بشر دلیلی بر این سخن است.

به هر حال، سیره عملی انسان در سلوک الی‌الله، التفات به غنای ذاتی خداوند و شدت فقر و نیاز خویش در همه ساحت‌ها به اوست. اگر این نگرش اساسی در افعال بشر تحقق یابد، هیچ‌گاه از مسیر توحید خالص خارج نمی‌شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام از کسی که درباره مشییت الهی مناظره می‌کرد، پرسید: «ای بنده خدا! خداوند تو را برای آنچه خود می‌خواست، خلق کرد یا برای آنچه تو می‌خواستی؟» او گفت: «برای آنچه خودش می‌خواست.» حضرت فرمود: «مثلاً وقتی تو را مریض می‌کند که خودش خواسته باشد یا تو خواسته باشی؟» گفت: «وقتی خودش خواسته باشد.» باز فرمود: «بعد از آنکه مریضت کرد، وقتی بهبودیت می‌بخشد که خودش خواسته باشد یا تو خواسته باشی؟» گفت: «وقتی خودش خواسته باشد.» باز پرسید: «وقتی تو را به بهشت می‌برد که خودش خواسته باشد یا تو خواسته باشی؟» گفت: «وقتی خودش خواسته باشد.» حضرت فرمود: «به خدا سوگند! اگر غیر از این جواب می‌گفتی، آن عضو را که دیدگانت در آن است، با شمشیر می‌زدم.» (۱۳۶۶: ۱۴ / ۵۳۹)

اگر خواستِ خداوند بر انجام عمل و یا ترک عملی تعلق بگیرد، آن وقت در برابر خواست حق تعالی برای بشر اختیاری نمی‌ماند. قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (احزاب / ۳۶) لذا انسان در برابر امر یا نهی تشریحی خداوند و نیز نسبت به مشیت تکوینی او، اراده و اختیاری ندارد و به تعبیر علامه، خداوند بر اساس «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ» (قصص / ۶۸) به طور مطلق مختار است. (همان: ۱۶ / ۱۰۱)

عبودیت بنده کامل نمی‌شود مگر به اینکه عبد محض خداوند شود و جز آنچه مولای او می‌خواهد، برتابد. پس چنانچه مشیت حق بر آن تعلق گرفت که آدمی از اسباب و وسائل در جهت رسیدن به هدفش بهره‌مند شود، از لوازم عبودیت، استفاده از همان اسباب است. همچنین اگر اراده حق بر آن تعلق گرفت که عبد، تحقق و «هست» هر فعلی را منوط به خواست و اراده حق گرداند، باید همین کار را بکند. اساساً تمامی هستی، تجلی‌گاه ظهور بندگی انسان است.

هرچه آدمی به درک عظمت و جلالت مقام ربوبی توجه نماید، به شدت فقر و نیاز خود بیشتر آگاه می‌شود و چنانچه در سلوک خود به بالاترین مقامات معنوی دست یابد، می‌داند که جای فخر فروشی نیست. چه اینکه بنده فقیر بالذات از خود چیزی ندارد تا به آن ببالد و اگر عده‌ای در مسیر زندگی خود با دیدن برخی مشاهدات و کرامات، ادعاهای عجیب و غریبی نموده‌اند، همه از نرسیدن به عمق فقر ذاتی است. صفاتی همچون تکبر، عجب و حسد که از مهلکات نفس است و سعادت آدمی را به خطر می‌اندازد، از نفسی سرچشمه می‌گیرد که برای خود چیزی قائل است و خود را واجد دارایی می‌داند.

خدایی که بی‌نیاز مطلق است، در برابر هیچ‌یک از کمالات وجودی‌اش مقابلی نیست، نه

به نحو تضاد و نه به نحو مشابهت. لذا هر کس هر کمالی دارد، شعاعی از نور وجودی حق بر او تابیده و او بی‌آنکه مستحق چنین کمالی باشد، لطف حق شامل حال او گشته است. این چنین نگرشی نسبت به توحید در تمامی افعال آدمی نقش اساسی دارد و تا حدی انسان را به توحید نزدیک می‌سازد و با دقایق توحید که تمامی معارف و احکام اسلام از فروعات آن است، آشنا می‌شود؛ همچون اولیای الهی که برای کسی غیر از خدا استقلالی در تأثیر قائل نشده، همیشه متوجه عظمت حق و فقر خویش هستند و بزرگترین سرمایه خویش را دولت فقر می‌داند. حافظ خوش سروده است که:

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار      کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

### نتیجه

علامه طباطبایی از تربیت‌یافتگان مکتب توحیدی عالم ربانی، سیدعلی قاضی، با همان دیدگاه توحیدی خاص شاگردان وی، ضمن تفسیر آیات قرآن در پاره‌ای مواضع، به یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم الهی تذکر داده‌اند: «وجدان فقر ذاتی». ایشان تمام آنچه را در عالم هستی است، چه ذوات و چه آثار و افعال ذوات، بنا بر تعالیم قرآن، مملوک خدا می‌داند؛ خدایی که می‌تواند در مملوک خود هرگونه تصرفی بنماید و محیط و مالک بر همه چیز است. آدمی در برابر مالکیت و قدرت مطلق الهی از خود چیزی ندارد تا بخواهد در ملک خدا با او منازعه کند و با فکر خود که آن هم ملک خداست، راهی برای ابطال حکم و اراده او به دست بیاورد؛ پس خداوند، مالک مطلق و مختار علی‌الاطلاق است. حقیقت این است که خداوند هم در مرحله تشریح و هم در مرحله تکوین، مختار مطلق است و انسان نسبت به خدای تعالی و آنچه او به امر یا نهی تشریحی و نیز به آنچه مشیت تکوینی‌اش تعلق بگیرد، هیچ‌گونه حریت و اختیاری ندارد. پس هر چه در

هستی واقع می‌شود، به اذن خداست که اگر خداوند اذن ندهد، چیزی واقع نمی‌شود. چگونه ممکن است چیزی از مشیت او تخلف کند و به دیگری برگردد؛ در حالی که در اینجا «دیگری» وجود ندارد که به او برگردد و به او نسبت داده شود؟

اسباب طبیعی عالم هستی، سببی در کنار حق تعالی نیستند؛ بلکه خداوند بر همه اسباب محیط بوده و هر سببیتی، سببیت خود را از او گرفته، از خود استقلالی ندارد. فقط یک مالک، یک مشیت و اراده و یک ولایت کلیه مطلق بر عالم حاکم است که هدایت، رزق، عزت و... همه از مظاهر و لوازم ربوبیتش می‌باشد.

بیشترین اثر این اعتقاد در نگرش و افعال انسان آن است که وقتی انسان به عجز و فقر خویش پی برد و مشاهده کرد که فقیر محض است و تمام ذاتش را فقر فراگرفته، بلکه تمامی هستی را عین ربط محض و فقیر محض دید، توحید حق تعالی برای او ظهور می‌کند؛ آنگاه به توحید افعالی، صفاتی و ذاتی می‌رسد و محصول انسانیت که موحدشدن است، برایش حاصل می‌شود.

انسان در اثر شهود فقر محض خویش، درمی‌یابد که هیچ ذات، وصف و فعلی جز برای خداوند سبحان نیست و این همان وجدان فقر ذاتی است که در صورت حصولش، معرفت توحیدی ظهور می‌کند و قلب موحد را مالا مال از محبت و عشق به ساحت کبریایی می‌نماید؛ به نحوی که در قلب، جز خدا حکومت نمی‌کند و در آن ذره‌ای شرک و توجه به غیر خدا یافت نمی‌شود و این محصول انسانیت، غرض از خلقت، غایت دعوت انبیا و اولیا و فلسفه وجودی تمامی عوالم است.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.

۲. آشتیانی، سیدجلال‌الدین، ۱۳۷۰، شرح مقدمه قیصری در عرفان اسلامی، قم، دفتر

تبلیغات اسلامی.

۳. آملی، سیدحیدر، ۱۳۶۸، *جامع الأسرار و منبع الأنوار*، تصحیح هانری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، تهران، انتشارات علمی.
۴. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، ۱۳۶۹، *دیوان حافظ*، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران، انتشارات زوار.
۵. دیلمی، حسن بن ابی‌الحسن، ۱۳۷۶، *إرشاد القلوب*، ترجمه علی سلگی نهاوندی، تهران، ناصر.
۶. زمخشری، جارالله، محمود، بی‌تا، *الکشاف*، بیروت، دارالمعرفة.
۷. سکندری، تاج‌الدین احمد بن محمد، ۱۴۲۰، *الحکم العطائیه و المناجاة الالهیه*، بیروت، مکتبه العلم الحدیث.
۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۶، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی و دیگران، تهران، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی.
۹. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۰، *مجموعه رسائل*، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۰. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۲، *رسالة الولاية (طریق عرفان)*، ترجمه و شرح صادق حسن‌زاده، تهران، بخشایش.
۱۱. فیض کاشانی، محمدمحسن، ۱۳۶۰، *کلمات مکنونه من علوم أهل الحکمة و المعرفة*، صححه و علق علیه الشیخ عزیزالله عطاردی، قم، فراهانی.
۱۲. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۵، *نوادیر الاخبار*، تحقیق محمد مهدی انصاری قمی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. موسوی خمینی، روح‌الله، ۱۳۷۱، *شرح چهل حدیث*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.